

عشق و کارکرد های آن در اشعار فروغ فرخزاد

محمد رضا حاجی آقابابایی¹ (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)
نرگس صالحی (دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی دانشگاه علامه طباطبایی)

چکیده

عشق از موضوعات مهم و محوری اشعار فروغ فرخزاد است. که در تمام مجموعه اشعار وی مطرح گردیده است. اگرچه در مجموعه‌های نخستین شعر او، با شور جوانی و هیجانات عاشقانه مواجهه هستیم در آثار متأخر فروغ، با عشقی آکنده از تفکر و عمیق روبه‌رو می‌شویم. مطالعه شعر فروغ نشان می‌دهد در طی زمان، عواملی موجب تغییر و تعمیق دیدگاه وی نسبت به عشق شده است تا جایی که شاعر از بیان احساسی و عاطفی، به بیانی متفکرانه در این دست می‌یابد. عشق در اشعار فروغ، مفهومی گسترده دارد که از این میان عشق جسمانی، عشق به زنانگی (جنسیت) و عشق به جاودانگی نمود بیشتری دارند. از دیگر مباحثی که در این پژوهش به آن پراخته شده است، کارکردهایی است که شاعر برای عشق در نظر می‌گیرد که از میان آن می‌توان به آرامش بخشی، هدایت‌گری و حیات‌بخشی عشق اشاره کرد.

واژه‌های کلیدی: عشق، شعر معاصر، فروغ فرخزاد

¹ - hajibaba@atu.ac.ir

موضوع عشق یکی از اصلی‌ترین موضوعات شعر فارسی است که در شعر معاصر نیز به عنوان یکی از موضوعات مهم، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. از دیرباز بحث در خصوص چیستی عشق و انواع آن در میان پژوهشگران مطرح بوده است. آنچه در یک تقسیم‌بندی کلان و طبق دیدگاه سنتی حاکم بر شعر فارسی می‌توان مطرح کرد، آن است که عشق به دو نوع عشق حقیقی و عشق مجازی تقسیم می‌شود. عشق حقیقی، عشقی است که از سوی بنده به خداوند قادر متعال ورزیده می‌شود و موجب تعالی وی و رسیدن به شناخت (عرفان) می‌گردد و عشق مجازی عشقی است که بندگان به انسان‌هایی همچون خود می‌ورزند و اگر این عشق‌ورزی در مسیری الهی باشد، می‌تواند همچون پلی بنده را به سوی حق رهنمون گردد و اگر جز آن باشد، باطل و ناروا و موجب گمراهی است.

این گفتمان حاکم بر شعر فارسی، در دوران معاصر به طور کامل دچار دگرگونی گردیده است و گفتمانی که امروزه در شعر معاصر حاکم است، اندیشه‌ای است که عشق را به عشق حقیقی و مجازی تقسیم‌بندی نمی‌کند. از دید شاعر امروز، عشق یک چیز است و آن دل‌بستگی عمیق انسانی به انسانی دیگر و یا مفاهیم ارزشمند است؛ از این رو میان آنچه شاعر امروز در این باره می‌اندیشد و نوع نگاه پیشینیان، تفاوت‌های بنیادین وجود دارد و این تمایز نگرش‌ها، نشان‌دهنده اهمیت بررسی این موضوع در شعر معاصر است.

فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳هـ) از برترین شاعران نوپرداز شعر فارسی است که در اشعار خویش به موضوع عشق توجه ویژه دارد و در موارد فراوانی با بیانی عریان و سرشار از هیجان‌های درونی از آن سخن می‌گوید. آنچه فروغ را در این زمینه از دیگر شاعران متمایز می‌سازد، جسارت و بی‌باکی او در طرح مضامین عاشقانه شاعری است. فروغ شاعری است که دست به ساختارشکنی اجتماعی می‌زند و مضامین عاشقانه را با بیان صریح و گاه هوسناک و با استفاده از کلمات و ترکیباتی ناپسند - البته از دیدگاه جامعه مردسالار - ارائه می‌کند.

فروغ نخستین مجموعه‌ی شعر خود به نام *اسیر* را در سال ۱۳۳۱هـ به چاپ رساند و پس از آن به ترتیب مجموعه‌های *دیوار*، *عصیان*، *تولد دیگر* و *ایمان بیاوریم* به آغاز فصلی سرد از او منتشر شدند. در سه مجموعه شعر نخست *فروغ (اسیر، دیوار و عصیان)* محتوا و زبان شعری تا حدودی یکسان است و برتری هیجانانگیز و عواطف بر اندیشه و تفکر، کاملاً محسوس است. فروغ در این سه مجموعه زنی جوان است که با وجود سنت‌ها و قوانین اخلاقی جامعه، به بیان تجربه‌های عاشقانه خود می‌پردازد و سعی می‌کند بر خلاف سنت رایج اجتماع حرکت کند و در برابر تمام اصول تعیین شده‌ی زمانه‌ی خود، چون و چرا و عصیان کند. این موارد را از نام این سه مجموعه نیز می‌توان دریافت؛ او خود را زنی اسیر در میان دیوارهای سنت می‌بیند و تنها راه رهایی را عصیان و سرکشی می‌داند.

در دو مجموعه‌ی *تولد دیگر* و *ایمان بیاوریم* به آغاز فصل سرد که می‌توان آن‌ها را برترین آثار شعری فروغ دانست، شاعر به نوعی شهود، آگاهی و شناخت می‌رسد و زبان شعر او نرم و هموار می‌شود. تابعیت محض از احساسات تند و تیز از بین می‌رود و نقش اندیشه در این دو مجموعه بسیار پررنگ می‌شود.

اگرچه مضمون عشق در تمام مجموعه‌های شعری فروغ دیده می‌شود، نوع بیان و زبان وی با گذشت زمان دچار دگرگونی و تکامل می‌شود.

۱-۱- پیشینه‌ی پژوهش:

در مورد فروغ فرخزاد و آثار او پژوهش‌ها مختلفی صورت گرفته است، اما با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، پژوهشی پیرامون موضوع پژوهش حاضر یافت نشد. در ادامه به معرفی برخی از پژوهش‌های مرتبط با فروغ فرخزاد می‌پردازیم: «فروغ و امیلی؛ نگاهی به شعر و اندیشه‌ی فروغ فرخزاد و امیلی دیکنسون» در این پژوهش نویسنده مضامین و اشتراکات هر دو شاعر را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. همچنین بسترهای مشترکی را که منجر به بیان عشق به صورت آشکارا در شعر هر دو شاعر شده است، بررسی کرده است. (بقایی، ۱۳۸۷: ۱۳۸-۱۲۶). «صور خیال در اشعار فروغ فرخزاد». در این پژوهش نویسنده اشعار فروغ را از منظر میزان پرداختن به صور خیال و آرایه‌های ادبی مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. (عاملی رضایی، ۱۳۸۰: ۶۳-۵۶). «بررسی کارکرد تخیل در اشعار فروغ فرخزاد و سهراب سپهری بر اساس دیدگاه کالریج». در این پژوهش اشعار این دو شاعر از منظر تخیل رمانتیستی که کالریج آن را مطرح می‌کند، مورد بررسی قرار گرفته است. (کشاوری؛ رستمی، ۱۳۸۴: ۱۳۲-۱۰۵). «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد». در این پژوهش دیدگاه این سه شاعر درباره‌ی مرگ و چگونگی پرداختن به آن مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. (حسام‌پور و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۶-۷۷)

۲- انواع عشق از دیدگاه فروغ:

با بررسی شعر فروغ می‌توان گونه‌هایی از عشق را شناسایی کرد که عبارتند از: عشق جسمانی یا هوسناک که بیشتر در سه مجموعه نخستین دیده می‌شود و عشقی آرمانی که در مواردی همچون عشق به زنانگی و عشق به جاودانگی نمود یافته است.

۱-۲- عشق جسمانی

عشق جسمانی در اشعار فروغ فرخزاد جایگاه ویژه‌ای دارد که صراحتاً به آن اشاره می‌شود. در سه مجموعه‌ی نخست، تمنای وصل با هیجانان شدید یک زن جوان به صراحت بازگو می‌شود. شاعر، بی‌پروا از اوج خواهش‌ها و غرایز یک زن پرده برمی‌دارد و مصرانه خواهان وصل است. بدین ترتیب یکی از حوزه‌های بزرگ سکوت در ادب فارسی را در هم می‌شکند. (ر.ک. شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۲۱) فروغ در سه دفتر نخست، خصوصاً اسیر، زنی است که از درد عشق می‌نالد و خود را شکست خورده‌ای در عشق می‌بیند که نمی‌تواند به وصال معشوق برسد و مدام در فکر رهایی از بندهایی است که دور او تنیده شده است، بندهایی که او را از معشوق جدا کرده است.

تو را می‌خواهم و دانم که هرگز

به کام دل در آغوشت نگیرم

تویی آن آسمان صاف و روشن

من این کنج قفس، مرغی اسیرم

ز پشت میله‌های سرد و تیره

نگاه حسرت‌م حیران به رویت

در این فکر که دستی پیش آید

و من ناگه گشایم پر به سویت (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۵)

نگاه فروغ به عشق در سه دفتر نخست شعرش را می‌توان بیان تجارب شخصی او دانست که تا حدودی با احساس گناه همراه است، اما در دو دفتر آخر، عشق و زنانگی در او به بلوغ رسیده است و حاصل شناخت او از دنیای پیرامونی است و حتی تصویری که از معشوق ارائه می‌دهد، تصویری دیگرگون است. «در اسیر، دیوار و عصیان من فقط یک بیان‌کننده‌ی ساده از دنیای بیرونی بودم، در آن زمان شعر هنوز در من حلول نکرده بود، بلکه با من هم‌خوابه بود، مثل شوهر، مثل معشوق، مثل همه آدم‌هایی که چند مدتی با آدم هستند. اما بعداً شعر در من ریشه گرفت و به همین دلیل موضوع شعر برایم عوض شد ... دیگر من شعر را تنها بیان یک احساس منفرد درباره‌ی خودم نمی‌دانستم» (سپید و سیاه شماره ۷۰۱)

در سه دفتر اسیر، دیوار و عصیان عشقی که فروغ مطرح می‌کند، بیانگر زن بودن و تمناهای جسمانی است و از آن فراتر نمی‌رود ولی از آن جایی که بیان عشق با صراحت لفظ و هیجانات شدید همراه است و هنجارهای اجتماع را رعایت نمی‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد.

از تنم جامه برون آر بنوش

شهد سوزنده‌ی لب‌هایم را

تا به کی در عطشی دردآلود

به سر آرم همه شب‌هایم را (فرخزاد، اسیر: ۴۴)

هرگز در سر نباشد فکر نام

این منم کاین سان تو را جویم به کام

خلوتی می‌خواهم آغوش تو

خلوتی می‌خواهم و لب‌های جام (فرخزاد، اسیر: ۸۱)

واژه‌های به کار رفته در آثار آژین فروغ نشانگر حزن و اندوه زندگی شخصی زنی است که در چهار دیواری خانه و در میان گفتمان سنتی اسیر شده است و با جسارت تمام سعی دارد از چنگال سنت‌ها و تفکرات کلیشه‌ای خانوادگی رها شود و با واژگانی که در سنت آن زمان برای زن تابو محسوب می‌شود به جنگ این اسارت برود. واژه‌هایی مانند بوسه، آغوش، گناه، هوس و عشق همگی کلماتی هستند که حاصل اندیشه‌ی عصیانگر و اعتراضی شعر فروغ است. (رک. حقوقی، ۱۳۸۴: ۱۷)

فروغ برای صحبت از اوج هوس‌های زنانه و بیان دریافت‌های فردی یک زن از عشق جسمانی، از کلمات و ترکیباتی استفاده می‌کند که همواره ملازم این نوع عشق است و از این منظر با شاعری سخت‌ارشکن روبه‌رو می‌شویم که هنجارهای رایج در اجتماع خود را رعایت نمی‌کند و از دنیایی سخن می‌گوید که بسیار غریب می‌نماید.

نکته‌ی جالب توجه در این سه مجموعه، پیوندی است که میان مفاهیم عشق و گناه برقرار است که البته می‌توان گفت، شاعر چندان هم از این گناه احساس ناراحتی نمی‌کند، بلکه آن را گناهی پر لذت می‌داند و این را می‌توان از واژه‌ها و ترکیباتی که همراه گناه می‌آورد دانست.

گنه کردم گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی
که داغ کینه‌جوی آهنین بود (فرخزاد، دیوار: ۱۱۹)

من از دو چشم روشن و گریان گریختم
از خنده‌های وحشی طوفان گریختم
از بستر وصال به آغوش سرد هجر
آزرده از ملامت وجدان گریختم (فرخزاد، اسیر: ۱۸)

گم شدم در پهنه صحرای عشق
در شبی چون چهره بخت سیاه
ناگهان بی آنکه بتوانم گریخت
بر سرم بارید باران گناه (فرخزاد، اسیر: ۵۴)

در مجموعه‌ی اسیر، احساس گناه نمود بیشتری نسبت به دیگر مجموعه‌ها دارد. در این مجموعه فروغ هم اسیر احساس گناه ناشی از درهم شکستن ساختارهای فرهنگی جامعه است و هم تا حدودی با ذهنیت خود درگیر است. وی از یک سو خواهان تجربه‌ی عشق به گونه‌ای است که خود می‌خواهد و از طرفی درگیر سنت‌ها و فرهنگ سنتی جامعه است و تناقض میان این دو، موجب پدید آمدن احساس گناه در شاعر می‌شود که در شعر وی نموده‌های گوناگونی پیدا کرده است:

ناگهان خامشی خانه شکست
دیو شب بانگ برآورد که آه
بس کن ای زن که ترسم از تو
دامنت رنگ گناه است، گناه
دیوم اما تو زمن دیوتری
مادر و دامن ننگ‌آلوده!
آه، بردار سرش از دامن
طفلك پاک کجا آسوده؟
بانگ می‌میرد و در آتش درد
می‌گدازد دل چون آهن من

می‌کنم ناله که کامی، کامی

وای بردار سر از دامن من (فرخزاد، اسیر: ۲۱)

در شعر در برابر خدا، شاعر عاجزانه از خدا می‌خواهد که این جسم پرگناه را از او بگیرد و جسم دیگر به او ببخشد و این امر را می‌توان ناشی از دیدگاه جامعه‌ای دانست که او در آن زندگی می‌کرده است خود را اسیر هنجارهای اخلاقی و اجتماعی آن می‌دیده است.

یک دم از گرد پیکر من بشکاف

بشکاف این حجاب سیاهی را

شاید درون سینه من بینی

این مایه‌ی گناه و تباهی را

دل نیست این دلی که به من دادی

در خون تبیده، آه، ره‌ایش کن

یا خالی از هوی و هوس دارش

یا پای‌بند مهر و وفایش کن

تنها تو آگهی و تو می‌دانی

اسرار آن خطای نخستین را

تنها تو قادری که ببخشایی

بر روح من، صفای نخستین را

آه ای خدا چگونه تو را گویم

کز جسم خویش خسته و بیزارم

هر شب بر آستان جلال تو

گویی امید جسم دگر دارم (فرخزاد، اسیر: ۳۸)

البته می‌توان این نجوا با خداوند را به گونه‌ای دیگر نیز تعبیر کرد. می‌توان گفت شاید شاعر خسته از بی‌وفایی‌هاست و آرزومند عشقی است که همواره کنارش باشد و از هوای نفس پاک باشد. شاعر از خداوند می‌خواهد جسمی پاک به او بدهد تا بتواند به تعبیر خود، «آن صفای نخستین» را به دست آورد

اندک اندک شاعر به عشق راستین خود آگاهی پیدا می‌کند و کسانی را که او را از عشق برحذر می‌داشتند و بدنام می‌خواندند، آفریده‌ی شیطان می‌نامد. گویی مجدداً روح مبارزه و ستیز با تفکرات سنتی در او بیدار شده است و می‌خواهد با یافتن مقصر برای این احساس گناه، خود را پاک نشان دهد. شاید بتوان گفت او با مقصر دانستن دیگران، بار دیگر سنت‌شکنی می‌کند و دوباره در برابر جامعه‌ی زمان خود ایستادگی می‌کند.

در دل چگونه یاد تو می‌میرد

یاد تو یاد عشق نخستین است

یاد تو آن خزان دل انگیزی است

کو را هزار جلوه رنگین است
بگذار زاهدان سیه دامن
رسوای کوی و انجمنم خوانند
نام مرا به ننگ بیالایند
اینان که آفریده شیطانند (فرخزاد، دیوار: ۹۳)

من تکیه داده‌ام به دری تاریک
پیشانی فشرده ز دردم را
می‌سایم از امید بر این در باز
انگشت‌های نازک و سردم را
آن داغ ننگ خورده که می‌خندید
بر طعنه‌های بیهده من بودم
گفتم که بانگ هستی خود باشم
اما دریغ و درد که زن بودم (فرخزاد، عصیان: ۱۱۲)

در شعر فروغ همانند سنت شعری گذشتگان، عاشق همواره طالب وصل است و اساساً وجود معشوق معنا بخش عشق اوست و هرگاه معشوق بی‌مهری کند و یادی از عاشق نکند، حسرت و طلب در شعر وی بیشتر رنگ می‌گیرد و این مورد نوآوری دیگری از فروغ محسوب می‌شود؛ زیرا اساساً در ادب فارسی، زنان معشوق به شمار می‌آیند و مردان عاشق، اما در شعر فروغ این رابطه بر عکس است و فروغ هیچ پروایی از بیان این موضوع ندارد.

خود ندانم چه خطایی کردم
که ز من رشته‌ی الفت بگسست
در دلش جایی اگر بود مرا
پس چرا دیده ز دیدارم بست
هر کجا می‌نگرم باز هم اوست
که به چشمان ترم خیره شده
درد عشق است که با حسرت سوز
بر دل پر شررم چیره شده (فرخزاد، اسیر: ۶۲)

رفتی با تو رفت شادی امیدم
دیگر چگونه عشق تو را آرزو کنم
دیگر چگونه مستی یک بوسه‌ی تو را
در این سکوت تلخ سیه جست‌وجو کنم
از من رمیده‌ای و من ساده دل هنوز

بی مهری و جفای تو باور نمی کنم
دل را چنان به مهر تو بستم که بعد از این
هرگز هوای دلبر دیگر نمی کنم (فرخزاد، اسیر: ۳۱)

مضامین مورد استفاده و نوع نگاه به عشق در مجموعه‌های نخست مواردی چون: یادآوری عشق گذشته، حسرت عشق از دست رفته، طلب عشق و وصل، همراهی عشق و غم ... است که همان مضامینی است که در شعر پیشینیان نیز دیده می‌شود، اما آنچه در شعر فروغ متفاوت است، صراحت بیان اوست. با آن که فروغ در بیان شاعرانه‌ی خود بسیار بی پروا از واژه‌های حوزه‌ی عشق سخن به میان می‌آورد و از خود چهره‌ای سرکش و عصیانگر ارائه می‌کند، در برابر معشوق، مطابق سنت شعری گذشته، مطیع و فرمان‌بردار است و در مقابل تمام بی‌توجهی‌ها و بی‌وفایی‌های معشوق، باز هم خواهان و طالب اوست.

با آن که رفته‌ای و مرا برده‌ای ز یاد
می‌خواهمت هنوز و به جان دوست دارم
ای مرد، ای فریب مجسم بیا که باز
بر سینه‌ی پر آتش خود می‌فشارم (فرخزاد، اسیر: ۳۱)

در مجموعه‌ی تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصلی سرد، بیان شاعرانه‌ی فروغ از موضوع عشق دچار تغییراتی اساسی می‌شود، تغییری که حاصل شناخت و درک تازه‌ی او از دنیای پیرامونش است. گرچه او بار دیگر به عاشقانه‌سرایی می‌پردازد، اما روایتی تازه از عشق ارائه می‌کند و سبکی تازه در عاشقانه‌هایش ارائه می‌نماید. نکته‌ی جالب آن است که این تحول نگاه نسبت به عشق، منجر به تحول شکلی در شعر فروغ نیز می‌شود و با اشعاری در قالب شعر نیمایی روبه‌رو می‌شویم و گویی نام تولدی دیگر برای این مجموعه، با دقت بسیار گزینش شده است.

و عشق،
که در سلامی شرم‌آگین خود را بازگو می‌کرد
در ظهرهای گرم دود آلود
ما عشقمان را در غبار کوچه می‌خواندیم
ما با زبان ساده‌ی گل‌های قاصد آشنا بودیم. (فرخزاد، تولدی دیگر: ۲۷۸)

و عشق بود آن حس مغشوشی که در تاریکی هشتی
ناگاه

محصورمان می‌کرد
و جذبان می‌کرد در انبوه سوزان نفس‌ها، تپش‌ها و تبسم‌های دزدانه. (فرخزاد، تولدی دیگر: ۲۷۸)

عشقی که شاعر را مجذب خود می‌کند، دیگر آن عشق سطحی و خالی از اندیشه نیست؛ حتی تمناهای تن و خواهش‌های جسمانی نیز دیگر به گونه‌ای صریح بیان نمی‌شود. فروغ زبانی تازه و شاعرانه برای بیان احساسات عاشقانه

انتخاب می‌کند و عشق او، دیگر تنها در قالب یک عشق جسمانی نمی‌گنجد و فقط شاهد خواست‌های جسمانی نیستیم، بلکه شاعر، عشق را عاملی برای به دست آوردن شناخت تازه‌ای از خود و جهان پیرامونش به شمار می‌آورد.

دیدم که در وزیدن دستانش

جسمیت وجودم

تحلیل می‌رود...

دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می‌خورد

دیدم که حجم آتشینم

آهسته آب شد

و ریخت و ریخت و ریخت

در ماه، ماه به گودی نشسته، ماه منقلب تار (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۰۸)

وصلی که در این شعرها از آن سخن می‌گوید، روایتی تازه از عشق است و با توجه به این که نگاه و بیان عاشقانه‌ی شاعر تغییر کرده است، فروغ به جنبه‌های جدیدی از معشوق توجه می‌کند که پیش از آن برایش مهم نبود و آرام آرام از توصیفات عینی به سوی توصیفات ذهنی گرایش می‌یابد.

معشوق من

با آن تن برهنه‌ی بی شرم

بر ساق‌های نیرومندش چون مرگ ایستاد (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۳۳)

در ابتدای این شعر، فروغ طرحی ساده اما اندیشمندانه‌ای از معشوق ارائه می‌کند و بعد با تعبیری نو و ژرف‌اندیشانه، معشوقش را معرفی می‌کند:

معشوق من گویی از نسل‌های فراموش گشته است

:

معشوق من

همچون طبیعت

مفهوم ناگزیر صریحی دارد

:

او وحشیانه آزاد است. (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۲۴)

شاعر پس از ارائه‌ی تصاویری ناب و بدیع از معشوق که در شعر فارسی تازگی دارد، این گونه توصیف معشوق خود را به اوج می‌رساند:

معشوق من

انسان ساده‌ای است

انسان ساده‌ای که من او را در سرزمین شوم عجایب

چون آخرین نشانه‌ی یک مذهب شگفت

در لابه‌لای بوته‌ی پستان‌هایم

پنهان نموده‌ام (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۲۶)

۲-۲- عشق به جنسیت و زنانگی

در دو مجموعه‌ی تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، نوعی عشق به جنسیت و زنانگی دیده می‌شود. گویی شاعر بار دیگر وجود خود را کشف کرده است و در پی اثبات آن است. فروغ با زبانی شاعرانه تصاویری ناب و بدیع از قابلیت‌های زنانه ارائه می‌کند و به آن می‌بالد. شاعر پس از رها شدن از بند عشق‌هایی که صرفاً برای تمنیات جسمانی بود، گویا بار دیگر خود را پیدا کرده است و جنسیت و هویت خود را بازیافته است.

من خوشه‌های نارس گندم را

به زیر پستان می‌گیرم

و شیر می‌دهم (فرخزاد، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد: ۴۳۸)

و در اندوه صدای جان دادن که به من می‌گوید:

«دست‌هایت را

دوست می‌دارم»

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم

سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم

و پرستوها در گودال انگشتان جوهری‌ام

تخم خواهند گذاشت (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۰۴)

در این شعرها فروغ فراتر از من فردی و به عنوان نماینده‌ی جنس زن، بر توانایی‌های بالقوه‌ی خود می‌بالد و در نهایت به این باور می‌رسد که زن منشاء رشد و باروری است. زمینی است که ریشه‌ها را به هم پیوند می‌دهد و مهم‌تر از همه زندگی دیگری وابسته به اوست.

مرا پناه دهید ای زنان ساده‌ی کامل

که از ورای پوست سرانگشت‌های نازکتان

سیر جنبش کیف آور جنینی را دنبال می‌کند

و در شکاف گریباتان همیشه هوا

به بوی شیر تازه می‌آمیزد. (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۵۵)

من به یاد آوردم

اولین روز بلوغم را

که همه اندامم

باز می‌شد در بهتی معصوم

تا بیامیزد با آن نامعلوم (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۰۵)

او خود را زن می‌بیند، زنی که به تنهایی معنا و هویت دارد و هویتش در کنار یک مرد و با حضور یک مرد شکل نمی‌گیرد، بلکه مستقل از یک مرد است. این دیدگاه او نوعی سنت‌شکنی فرهنگی محسوب می‌شود؛ زیرا فروغ برای نخستین بار، زن را دارای هویتی مستقل از مرد بر می‌شمارد که به خودی خود دارای هویت و استقلال است.

و این منم

زنی تنها در آستانه‌ی فصلی سرد

در ابتدای درک هستی‌آلوده‌ی زمین

و یاس ساده و غمناک آسمان

و ناتوانی این دست‌های سیمانی (ایمان بیاوریم به آغاز فصلی سرد: ۲۱)

۲-۳- عشق به جاودانگی

اگرچه شعر فروغ مملو از واژه‌هایی است که به یأس، افسردگی و جدایی از معشوق اشاره می‌کند، در لابه‌لای شعر او می‌توان روزنه‌هایی را از امید به یافتن عشقی جاودان مشاهده کرد. این موارد چندان پر بسامد نیست، ولی به سبب اهمیت موضوع قابل توجه است. فروغ همچنان که در جست‌وجوی عشق است، در پی تداوم و جاودانگی آن نیز هست.

رفته است و مهرش از دلم نمی رود

ای ستاره‌ها چه شد که او مرا نخواست

ای ستاره‌ها، ستاره‌ها، ستاره‌ها

پس دیار عاشقان جاودان کجاست (فرخزاد، اسیر: ۱۰۱)

بی گمان زان جهان رویایی

زهره بر من فکنده دیدی عشق

می‌نویسم به روی دفتر خویش

جاودان باش ای سپیده عشق (فرخزاد، دیوار: ۱۴۳)

از منظر فروغ، جاودانگی به معنای تداوم رابطه پس از وصال است. گاهی فروغ از تجربه‌های شخصی خود فراتر می‌رود و از عشقی ناب سخن می‌گوید که به واقع عشقی جاودان است؛ عشقی که بر تاریکی چیره می‌شود و به جاودانگی می‌انجامد. این نوع نگاه به عشق و جاودانگی در دو دفتر آخر او بروز بیشتری دارد؛ زیرا فروغ در این دو دفتر، شاعری است که با جهان‌بینی تازه‌ای به موضوعات پیرامون خود می‌نگرد.

سخن از دستان عاشق ماست

که پلی از پیغام و عطر و نور و نسیم

بر فراز شب‌ها ساختند (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۵۹)

در برابر این علاقه به جاودانگی عشق، بیم زوال و نابودی عشق همواره همراه شاعر است و همچون سایه‌ای، عشق را همراهی می‌کند. او مرگ را در حرکت می‌بیند و نگران آن است که این حرکت روزی به عشق که تمام دل خوشی اوست برسد.

آنچنان آلوده است

عشق غمناکم با بیم زوال

که همه زندگی‌ام می‌لرزد

چون تو را می‌نگرم

مثل این است که از پنجره‌ای

تک درختم را سرشار از برگ

در تب زرد خزان می‌نگرم (فرخزاد، تولدی دیگر: ۲۸۱)

فروغ شاعری را نوعی ایستادگی در برابر مرگ می‌داند و چنین می‌گوید: «من نمی‌توانم توضیح بدهم که چرا شعر می‌گویم، فکر می‌کنم همه‌ی آن‌ها که کار هنری می‌کنند علتش یا لاقلاً یکی از علت‌هایش یک جور نیاز نا آگاهانه است به مقابله و ایستادگی در برابر زوال» (فرخزاد، مجله آرش، دوره دوم، ۱۳۴۳)

عشق و میل و نفرت و دردم را

در غربت شبانه‌ی قبرستان

موشی به نام مرگ جویده است (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۴۵)

موضوع مرگ یکی از موضوعات جدی است که ذهن شاعر را فراگرفته است و همواره وی به آن می‌اندیشد. «گاهی اوقات فکر می‌کنم درست است که مرگ هم یکی از قوانین طبیعت است، اما آدم تنها در برابر این قانون است که احساس حقارت و کوچکی می‌کند یک مسئله‌ای است که هیچ کاریش نمی‌شود کرد، حتی نمی‌شود مبارزه کرد برای از بین بردنش» (فرخزاد، مجله آرش، ۱۳۴۳)

در شب کوچک من دلهره ویرانیست

گوش کن

وزش ظلمت را می‌شنوی

من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم

من به نومیدی خود معتادم (فرخزاد، تولدی دیگر: ۲۹۱)

۳- سیمای معشوق در شعر فروغ:

۳-۱- جنسیت معشوق

فروغ که بی‌پروا از عشق جسمانی سخن می‌گوید بارها و بارها از لفظ مرد برای نشان دادن معشوق خود استفاده کرده است. اگرچه مضامین مشترکی در اشعار نخستین فروغ با اشعار عاشقانه‌ی شاعران سنت‌گرا می‌توان یافت، بیان جنسیت معشوق یکی از وجوه بارز اختلاف شعر او با دیگر شاعران است. شاعر معشوق خود را از معشوق اساطیری و ادبی

موجود در شعر فارسی متمایز می‌کند و عشقی زمینی را در شعر خود بی‌پروا مطرح می‌کند و از این حیث به یک ساختارشکنی فرهنگی می‌پردازد:

خلوت خالی و خاموش مرا
تو پر از خاطره کردی ای مرد
شعر من شعله‌ی احساس من است
تو مرا شاعره کرده‌ی ای مرد (فرخزاد، اسیر: ۵۷)

آه ای مردی که لب‌های مرا
از شرار بوسه‌ها سوزانده‌ای
هیچ در عمق دو چشم خامشم
راز این دیوانگی را خوانده‌ای؟ (فرخزاد، اسیر: ۸۰)

۲-۳- ویژگی‌های معشوق

یکی از موضوعاتی که در اشعار عاشقانه فارسی از آغاز مطرح بوده است، ویژگی‌های ظاهری معشوق است. توصیف چهره و ظاهر معشوق و بیان ویژگی‌های رفتاری او در شعر شاعران سنت‌گرا به فراوانی دیده می‌شود. یکی از جنبه‌های اشعار عاشقانه فروغ نیز توصیف معشوق از نظر ویژگی‌های ظاهری و رفتاری است.

آنچه شعر فروغ را در این زمینه با شعر پیشینیان متمایز می‌سازد، توصیف‌های او از معشوقی واقعی است. فروغ از کلیشه‌های متعارف در بیان ویژگی‌های معشوق استفاده نمی‌کند، بلکه با نگاهی دقیق، معشوق شعر خود را برای خواننده به زیباترین شکل معرفی می‌کند.

معشوقی که در شعر فروغ به تصویر کشیده می‌شود، دارای بازوانی توانمند، چشمانی وحشی و و نگاهی آتشین و بوسه‌های گرم و دل‌نشین است.

می‌خواهمش که بفشردم بر خویش
بر خویش بفشرد من شیدا را
بر هستی‌ام بیچد و پیچد سخت
آن بازوان گرم و توانا را (فرخزاد، اسیر: ۱۲)

در گذشت پر شتاب لحظه‌های سرد
چشم‌های وحشی تو در سکوت خویش
گرد من دیوار می‌سازد (فرخزاد، دیوار: ۱۶۸)

از لبانش کی نشان دارم به جان
جز شرار بوسه‌های دل‌نشین
بر تنم کی مانده از او یادگار

جز فشار بازوان آهنین (فرخزاد، اسیر: ۵۴)

فروغ بیش از توصیف ویژگی‌های جسمانی به توصیف ویژگی‌های رفتاری معشوق پرداخته است. و برای معشوق خود صفاتی همچون سرکشی، غرور، عهد شکنی، بی وفایی و هوسرانی را برمی‌شمرد. بیشتر این ویژگی‌ها، از جمله ویژگی‌های تکرارشونده‌ی معشوق در شعر فارسی است و در اشعار گذشتگان نیز نمود فراوانی دارد، ولی آنچه موجب تمایز شعر فروغ با دیگران می‌شود، زبان شاعرانه و بیان تجربه‌های عاطفی و عاشقانه‌ی اوست که برای خواننده قابل درک و فهم است.

به زمین می‌زنی و می‌شکنی

عاقبت شیشه‌ی امیدی را

سخت مغروری و می‌سازی سرد

در دلی آتش جاویدی را (فرخزاد، اسیر: ۵۶)

نگه دگر به سوی من چه می‌کنی؟

چو در بر رقیب من نشسته‌ای

به حیرتم که بعد از آن فریب‌ها

تو هم پی فریب من نشسته‌ای

به چشم خویش دیدم آن شب ای خدا

که جام خود به جام دیگری زدی

چو فال حافظ آن میانه باز شد

تو فال خود به نام دیگری زدی (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۱۴۶)

آرزویی است مرا در دل

که روان سوزد و جان کاهد

هر دم آن مرد هوسران را

با غم و اشک و فغان خواهد (فروغ جاودانه، اسیر: ۲۲)

۴- کارکردهای عشق در شعر فروغ:

پاره‌ای از روان‌شناسان معتقدند جذابیت جسمانی، محرک بسیار قدرتمندی در بروز شیدایی است. چشم‌انداز عاشقان شیدا، نوعی آرمان‌گرایی و تنها توجه به جنبه‌های مثبت است که بدین لحاظ می‌توان آن را با چشم‌انداز منفی دیدن همه‌ی امور به هنگام گسستن مهر و الفت قیاس کرد. تنها مثبت را دیدن، چنان تصویر آرمان‌گرایانه‌ای از معشوق فراهم می‌سازد که در پرتو آن همه‌ی نکات و خصوصیات منفی در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. (نگاه شود به: تی بک ۱۳۹۲:۴۹)

در شعر فروغ فرخزاد، می‌توان برای عشق سه کارکرد اصلی در نظر گرفت:

۱- لذت بخشی

۲- حیات بخشی

۳- هدایتگری

۴-۱- لذت بخشی:

فروغ فرخزاد هنگامی که از عشق جسمانی سخن به میان می آورد، اولین و مهم ترین کارکرد عشق برای او، رفع نیازهای جسمانی است که نهایت خواسته‌ی او از عشق است و هنگام بیان آن نیز از زبانی صریح و لحنی بی پرده بهره می گیرد.

شرمناک و پراز نیازی گنگ

با نگاهی که رنگ مستی داشت

در دو چشمش نگاه کردم و گفت

باید از عشق حاصلی برداشت

سایه‌ای روی سایه‌ای خم شد

در نهران گاه ناز پرور شب

نفسی روی گونه‌ای لغزید

بوسه‌ای شعله زد میان دو لب (فرخزاد، اسیر: ۲۸)

شاعر در کنار کامجویی جسمانی به لذات معنوی پدید آمده از عشق نیز توجه دارد و معتقد است عشق موجب آرامش روح و جان آدمی می شود و او را از روابط روزمره بالاتر می برد و افق‌های تازه‌ای از زندگانی را پیش چشم او می گشاید. شاعر می تواند در سایه‌ی این عشق، از دنیا و آنچه در اوست چشم بپوشد و این بی نیازی و استغنائی حاصل از عشق، نیازهای روحی او را برآورده می سازد.

باز هم می توان به گیسویم

چنگی از روی عشق و مستی زد

باز هم می توان در آغوشم

پشت پا بر جهان هستی زد (فرخزاد، اسیر: ۶۰)

۴-۲- حیات بخشی:

یکی از مهم ترین کارکردهای عشق در شعر فروغ فرخزاد، ایجاد زندگانی تازه برای عاشق است و گویی عشق، موجب می شود تا عاشق از نابودی رهایی پیدا کند و جانی تازه به دست آورد.

آه، ای با جان من آمیخته

ای مرا از گور من انگیخته

چون ستاره با دو بال زر نشان

آمده، از دور دست آسمان (فرخزاد، تولدی دیگر: ۱۷۶)

کسی که مهربانی یک جسم زنده را به تو می بخشد

جز درک حس زنده بودن از تو چه می خواهد (فرخزاد، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد: ۴۲۱)

من تشنه میان بازوان او

همچون علفی ز شوق رویدم

تا عطر شکوفه های لرزان را

در جام شب شکفته نوشیدم (فرخزاد، دیوار: ۱۸۳)

باید توجه داشت که در مجموعه‌های نخستین اشعار فروغ فرخزاد، حیات‌بخشی عشق آمیخته با واژه‌های از حوزه‌ی لذت‌های جسمانی است، اما در دو مجموعه‌ی آخر به دلیل تغییری که در نگرش شاعر ایجاد شده است واژه‌ها و تصاویر ارائه شده، حاصل تفکر و اندیشه‌ای ژرف در این زمینه است.

۴-۳- هدایتگری:

از دیگر کارکردهای عشق در شعر فروغ، نقش هدایتگری است. در شعر فروغ، عشق با نمادهایی همچون چراغ، آفتاب، مهتاب و باران طرح می‌شود که موجب تحول عاشق و راه‌یابی او به عوالم تازه می‌شود. عشق آرمانی و معشوق راستین از نظر فروغ موجب هدایت و راه یافتن به عوالم تازه است و افق‌های گسترده‌ای را پیش روی آدمی می‌گشاید. شاعر از معشوق خود می‌خواهد تا با چراغ عشق، خانه‌ی او را روشن نماید و او را به سوی خوش‌بختی رهنمون سازد.

اگر به خانه من آمدمی، برای من ای مهربان

چراغ بیاور

و یک دریچه که از آن

به ازدحام کوچه‌ی خوشبخت بنگرم (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۴۳)

شاعر عشق را عامل هدایت می‌داند و اگر رابطه‌ای عاشقانه وجود نداشته باشد، از نظر او آدمی در ظلماتی همیشگی

باقی می‌ماند:

چراغ‌های رابطه تاریکند

چراغ‌های رابطه تاریکند

کسی مرا به آفتاب

معرفی نخواهد کرد

کسی مرا به مهمانی گنجشک‌ها نخواهد برد

پرواز را به خاطر بسپار

پرنده مردنی است (فرخزاد، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد: ۴۴۱)

فروغ عشق را زیبایی بخش وجود آدمی می‌داند و آن را چون لطف و رحمتی می‌پندارد که موجب پاکی انسان‌ها از

زشتی‌ها و آلودگی‌ها می‌شود:

عشق تو همچو پرتو مهتاب است

تابیده بی‌خبر به لجنزاری

باران رحمتی است که می‌بارد

بر سنگلاخ قلب گنه‌کاری (فرخزاد، اسیر: ۲۵)

از نظر فروغ فرخزاد برخی از عشق‌های جسمانی بر پایه‌ی دروغ شکل می‌گیرد و انسان‌ها حتی در کام‌جویی‌های جسمانی خود نمی‌توانند به لذتی حقیقی دست یابند و به دروغ از لذت جسمانی یاد می‌کنند. البته این دیدگاه در دو مجموعه‌ی تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصلی سرد وجود دارد؛ زیرا نگرش شاعر به عشق در این دو مجموعه تغییر یافته است.

می‌توان همچون عروسک‌های کوکی بود

با دو چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید

می‌توان با هر فشار هرزه دستی

بی سبب فریاد کرد و گفت

آه من بسیار خوشبختم

می‌توان فریاد زد

با صدایی سخت کاذب، سخت بیگانه

" دوست می‌دارم "

می‌توان در بازوان چیره‌ی یک مرد

ماده‌ای زیبا و سالم بود

با تنی چون سفره‌ی چرمین

با دو پستان درشت سخت

می‌توان در بستر یک مست، یک دیوانه، یک ولگرد

عصمت یک عشق را آلود (فرخزاد، تولدی دیگر: ۳۱۸)

چه مهربان بودی ای یار، ای یگانه‌ترین یار

چه مهربان بودی وقتی دروغ می‌گفتی

چه مهربان بودی وقتی که پلک‌های آینه‌ها را می‌بستی

و چلچراغ‌ها را

از ساق‌های سیمی می‌چیدی

و در سیاهی ظالم مرا به سوی چراگاه عشق می‌بردی (فرخزاد، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد: ۲۶۵)

در شعر فروغ، همواره با من فردی شاعر مواجه هستیم و شاید مضامین شعری فروغ، نمودی از درک کامل او نسبت به حوادثی است که در زندگی شاعر رخ داده است و موجب نوعی بدبینی به مقوله‌ی ازدواج و دروغین شمردن عشق‌های از این دست شده است:

و خواهرم که دوست گل‌ها بود

و حرف‌های ساده قلبش را

وقتی مادر او را می‌زد
به جمع مهربان و ساکت آن‌ها می‌برد
و گاه‌گاه خانواده‌ی ماهی‌ها را
به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد...
او خانه‌اش در آن سوی شهر است
او در میان خانه‌ی مصنوعی‌اش
با ماهیان قرمز مصنوعی‌اش
و در پناه عشق همسر مصنوعی‌اش
و زیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی
آوازهای مصنوعی می‌خواند

و بچه‌های طبیعی می‌سازد (فروغ جاودانه، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد: ۲۸۵)

چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد
و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد!
چگونه ایستادم و دیدم
زمین به زیر دو پایم ز تکیه‌گاه تهی می‌شود
و گرمی تن جفتم
به انتظار پوچ تنم ره نمی‌برد! (فروغ جاودانه، تولدی دیگر: ۲۱۵)

سال‌ها رفت و شبی
زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه‌ی زر
دید در نقش فروزنده‌ی او
روزهایی که به امید وفای شوهر
به هدر رفته، هدر (فروغ جاودانه، اسیر: ۴۳)

۵- نتیجه

عشق و کارکردهای آن در اشعار فروغ فرخزاد یکی از موضوعات مهم به شمار می‌آید. عشق مهم‌ترین درون‌مایه‌ی شعر اوست و هنر فروغ در درونی کردن عشق و بیان آن با زبانی سخته و استوار به صورتی اندیشمندانه است. فروغ در تمامی دفاتر شعر خود که به گونه‌ای نمود زندگی او نیز بوده است، عشق را در بسیاری از وجوه آن تجربه کرده است. در سه دفتر نخست، از نبود دلی عشق آشنا و فردی با قابلیت فهم و درک عشق نالیده است. فرخزاد در دو دفتر دیگر شعرش، عشق را در وجود خود نهادینه کرده است و عشق در شعر او به عنصری فرارونده و بالنده تبدیل شده است.

در شعر فروغ فرخزاد می‌توان انواع گوناگون عشق را مشاهده کرد و از این منظر با تنوع مضامین عاشقانه در شعر او روبه‌رو هستیم. فروغ برای عشق کارکردهای گوناگونی همچون لذت‌بخشی، حیات‌بخشی و هدایتگری در نظر می‌گیرد و معتقد است عشق واقعی از عشق جسمانی سرچشمه می‌گیرد و عاشق را به تعالی و درکی تازه از هستی می‌رساند. موضوعی که از نظر فروغ بسیار مهم است و می‌تواند یک رابطه‌ی عاشقانه را از میان ببرد، مرگ است. فروغ مرگ را به عنوان یکی از قوانین طبیعت می‌پذیرد و با آن که همواره سایه‌ی سنگین آن را حس می‌کند، لحظه‌ای از عاشقانه زیستن دور نمی‌شود.

فهرست منابع:

۱. حقوقی، محمد (۱۳۷۲). شعر فروغ فرخزاد از آغاز تا امروز شعرهای برگزیده، تفسیر و تحلیل موفق‌ترین شعرها: انتشارات نگاه
۲. تی‌بک، آرون (۱۳۹۳). عشق هرگز کافی نیست. [ترجمه مهدی قراچه‌داغی]: نشر ذهن آویز
۳. شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). نگاهی به فروغ فرخزاد: انتشارات مروارید
۴. جعفری، عبدالرضا (۱۳۷۸). فروغ جاودانه: انتشارات تنویر
۵. مشرف آزاد تهرانی، محمود. پریشادخت شعر: نشر ثالث
۶. «گفت و شنود با فروغ فرخزاد». مجله آرش. شماره ۱. دوره دوم: ۵۶
۷. «خاطراتی از یک گفت‌وگو» (۱۳۴۵). مجله سپید و سیاه. شماره ۷۰۱.
۸. فرخزاد، فروغ (۱۳۸۲). مجموعه اشعار فروغ فرخزاد. تهران: موسسه انتشارات نگاه.

مقالات:

۹. بقایی، مرجان (۱۳۸۷). «فروغ و امیلی؛ نگاهی به شعر و اندیشه‌ی فروغ فرخزاد و امیلی دیکسون». ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد. شماره‌ی هفدهم: ۱۲۶-۱۳۸.
۱۰. حسام‌پور، سعید؛ نبوی، سمیه؛ حسینی، اعظم (۱۳۹۴). «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد». پژوهشنامه‌ی ادب غنایی. سال سیزدهم. شماره‌ی بیست و چهارم: ۹۶-۷۷.
۱۱. عاملی رضایی، مریم (۱۳۸۰). «صور خیال در اشعار فروغ فرخزاد». شعر زمستان. شماره‌ی بیست و نهم: ۵۶-۶۳.

۱۲. کشاورز، مسعود؛ رستمی، فرشته (۱۳۸۴). «بررسی کارکرد تخیل در اشعار فروغ فرخزاد و سهراب سپهری بر اساس دیدگاه کالریج». زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اراک. شماره‌ی سوم: ۱۳۲-۱۰۵.